

# به یاد موج (خلیل سامانی) و رباب تمدن

حسن مروجی

دبیر زبان و ادبیات فارسی - سبزوار

## اشاره

شاعره‌ی مردمی معاصر رباب تمدن (همسر خلیل سامانی (موج)، مادر سپیده سامانی و خاله‌ی دکتر گودرز افتخار جهرمی) پس از بیماری دراز و بستری بودن سالیان، عاقبت در مرداد ۱۳۸۶ به دیار جاودان شتافت. استاد حسین آهی (سرپرست شورای شعر مجله) با درایت خاص خود در حیات رباب تمدن در **ماهنامه‌ی حافظ**، زندگی‌نامه و نمونه‌ی شعر او را در بخش «با شاعران امروز» چاپ کرد (نگاه کنید به ص ۸۵ **حافظ** شماره‌ی ۱۰ دی ۱۳۸۳).

در این شماره به احترام نام و یاد خلیل سامانی و همسرش رباب تمدن، مقاله‌ی از دوست ادیب و شاعر خود حسن مروجی درباره‌ی این زوج هنرمند را به‌دست چاپ سپردیم.

□ خلیل سامانی در سوم مردادماه ۱۳۰۸ در اصفهان دیده به جهان گشود. در اوایل جوانی در آن هنگام که تازه به کار معلمی اشتغال ورزیده بود، به‌خاطر قدم گذاشتن در عرصه‌ی سیاست و مبارزات سیاسی به زندان افتاد. سه سال در زندان بود. (۱۳۳۰-۱۳۲۷) چون از زندان آزاد شد، به خدمت سربازی فراخوانده شد، ولی از آن‌جا که خدمت سربازی از نظر او حمایت از رژیم طاغوت بود، از سربازی گریخت و به تهران رفت و در آن‌جا مخفیانه با چند روزنامه همکاری خود را آغاز نمود و با نام‌های مستعار به نشر افکار سیاسی و اجتماعی خود پرداخت.

آثار: بیژن و منیژه، فریاد زندگی، یتیم، شب شاعر، رنگ‌ها، پنجاه و سه مثنوی، در زیر تیغ دژخیم، دوپست شاعر (سه جلد)، اقتراح، ملانصرالدین در انگلستان و ۶ شماره شعرنامه‌ی دوره‌گرد. مهم‌ترین کار سامانی نشر ماهنامه‌ی **باغ صائب** بود که از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۶۰ همه ماهه یک تنه آن را انتشار داد. استاد امیری فیروزکوهی نخست درباره‌ی خود او سپس درباره‌ی **باغ صائب** گفته است: «... و آن قدر از ادب نفس برخوردار بود که در پاسداری از حرمت بزرگ‌تران و پیش‌کسوتان برخلاف نوآموزان و مبتلایان از همه کس پیش‌تر بود و هیچ‌گاه لب به سخن برخلاف رضای آنان نمی‌گشود...»<sup>۱</sup>

«... و من گمان نمی‌کنم که هیچ تذکره‌ی شعرای از قدیم و جدید از حیث احتوا بر ذکر شعرا و ترجمه‌ی حال و نخبه‌ی آثار آنان در خور قیاس با نشریه‌ی چندین ساله‌ی **باغ صائب** بوده و هیچ‌کس جز وی بدین خدمت عظیم همت خود را آزموده باشد».<sup>۲</sup>

نگارنده در سفری که بعد از چاپ در **مسیر جویبار**<sup>۳</sup> که به همت وی به طبع رسید، به تهران داشت، در دو سه نشست با او، فروتنی، ادب، نزاکت، حسن سلوک و مردم‌دوستی وی را به رأی‌العین مشاهده نمود. همان خصایل و ویژگی‌های اخلاقی که در طول ۱۸ سال ارتباط

مکاتبه‌ی در وی یافته بود.

خانم رباب تمدن - همسر شادروان موج - که در ماه گذشته (مرداد ۱۳۸۶) بدرود گفت و خانم سپیده سامانی دختر گرامی آن دو نیز از قریحه و طبع والایی برخوردارند و از شاعران نامدار می‌باشند. یادنامه‌ی موج که سه سال بعد از مرگ شاعر انتشار یافت و دربردارنده‌ی آثار ۱۲۰ شاعر و نویسنده و منتقد ادبی‌ست، به همت سپیده سامانی تالیف و منتشر شد. مرگ نابه‌هنگام این شاعر بزرگ انسان‌دوست در ۲۰ مرداد ۱۳۶۰ در سن ۵۲ سالگی اتفاق افتاد. با مرگ موج باغ صائب برای همیشه تعطیل شد.

فغان و آه که شد بسته باغ صائب نیز

بدان جهت که ز دنیا موسس آن رفت  
در فقدان سامانی بسیاری از شاعران به سوگ اندر نشستند و دریغ‌گویی او گشتند که از میان آثار آنان تنها به نقل یک اثر - مرثیه‌ی استاد ادیب برومند و اشعار خانم سپیده سامانی (دختر خلیل سامانی و رباب تمدن) - بسنده می‌کنیم و برای اطلاع از دیگر آثار علاقه‌مندان را به یادنامه‌ی خلیل سامانی (موج) حواله می‌دهیم.

ای دریغ! از «خلیل سامانی»

که ز ما رخ نهفت و زود برفت

آن‌که با صیقل ترانه و شعر

زنگ از لوح دل زدود برفت

آن هنرور که در بحور سخن

چون خروشنده موج بود برفت

باغبانی که «باغ صائب» را

رونق و آبرو فزود برفت

آن‌که بر روی شاعران هر ماه

در باغ ادب گشود برفت

آن‌که عمری به راه پاس ادب

جان بفرسود و کم غنود برفت

تا برفت آن ادیب چامه‌سرا

رونق چامه و سرود برفت

خانم سپیده سامانی در **یادنامه‌ی موج** نوشته است: «پس از درگذشت «موج» صدها نامه از شعرا و دوستان به صندوق پستی انجمن سرازیر شد که هر یک به گونه‌ای با ما اظهار هم‌دردی می‌کردند. در این میان نامه‌هایی بود از دوستانی که هنوز از این واقعه اطلاعی نداشتند. گروهی اشعار خود را برای باغ صائب ارسال داشته بودند و گروهی با نگرانی از این‌که مجله شهریورماه به‌دست‌شان نرسیده بود، جویای حال پدرم می‌شدند. این شعر را تحت‌تاثیر این نامه‌ها سرودم.

می‌نویسد باز، پاسخی دارد  
در سرودن‌ها

### سیطره

چو موج حادثه در هر کناره بود مگر؟  
به ساحل غم او را گذاره بود مگر؟  
بسان شمع فرو شد مگر فروزان بود؟  
غمش به سینه شرر زد شراره بود مگر؟  
پیژمید و خزان کرد «باغ صائب» را  
نهال شعر تبه شد بهاره بود مگر؟  
به سرزمین ادب رونقی دگر بخشید  
در این مجاهده یکتا سواره بود مگر؟  
هماره دست به امواج فتح می‌یازید  
به عزم سیطره‌ی هر کناره بود مگر؟  
سخن ز سوز دل از درد مردمان می‌راند  
ز داغ‌شان جگرش پاره‌پاره بود مگر؟  
همیشه کودک غم در وجود او می‌خفت  
دلش تپید به خون، گاهواره بود مگر؟  
«سپیده» آن‌که به ژرفای هر شبت می‌تافت  
غروب کرد فروغش، ستاره بود مگر؟

### یک اثر از خلیل سامانی (موج)

هزار رشته‌ی مهر از هزار دوست گسستم  
هزار دشمن از آن یافتم که با تو نشستم  
به جست‌وجوی تو رفتم در آستانه‌ی خوبان  
نه خوب‌تر ز تو جستم نه از کمند تو جستم  
به دلبری مه و خورشید آمدند به بزمم  
دو چشم مست تو روشن که از دو مهلکه رستم  
به موی کوتاه تو بسته‌ام امید درازی  
من بلندنظر را گمان مدار که پستم  
ز سرو شیوه‌ی آزادگی بجوی نه از من  
که من هنوز چو آزادگان اسیر تو هستم  
مرا به مرده‌پرستی عقیده نیست ولیکن  
اگر به فرض بمیرد امید مرده‌پرستم  
به نوح عشق بگو کشتی نجات بیاور  
که موج حادثه سگان وصل برده ز دستم

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- سامانی سپیده، یادنامه‌ی خلیل سامانی (موج)، صفحه‌ی ۱۰.
- ۲- همان صفحه
- ۳- این کتاب را دوست دیرین بزرگوارم جناب پروفسور امین در مجله‌ی باغ صائب و هم‌چنین مجله‌ی وحید نقد فرمودند. ح.م.

به حضور محترم دوست  
عزیزمان جناب آقای  
پروفسور امین  
تقدم عرض  
به باغ صائب  
خلیل سامانی  
سپیده سامانی  
۱۳۸۰/۱۰/۲۴

این ما و من نتیجه بیگانگی بود  
صد دل به یکدگر جو شود آشنا یکمست  
صائب

نامه‌هایی هست، می‌رسد از دور  
از دلی تاریک، از دلی پُر نور  
گه به اشکی تر، گه به آهی گرم  
از دلی رنجور

نامه‌هایی هست، در سکوتی سرد  
می‌رسد از دور، از پی یک مرد  
کس نمی‌بیند، کس نمی‌خواند  
سطری از این درد...

نامه‌هایی هست، راز اندوده  
با نشانی گنگ، راه پیموده  
گوی از یک قرن، هم‌چنان در راه  
بوده تا بوده

نامه‌هایی هست، از غمی دلگیر  
با امیدی بیش، با کمی تاخیر  
می‌گشاید راه، می‌رسد از دور...  
دیر اما دیر...

نامه‌هایی هست، پریشی در آن  
با همه تشویش، از دل طوفان  
کو جوابی کو؟ موج دریایی...!  
موج بی‌سامان...!